تذكرة الوفا - جناب آقا علی قزوينی

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### جناب آقا علیّ قزوينی – تذكرة الوفاء - اثر حضرت عبدالبهاء

## جناب آقا

## علیّ قزوينی

و از جمله مهاجرين و مجاورين جناب آقا علی قزوينی بود \* اين شخص محترم همّتی عالی داشت و علويّتی نامتناهی ثبوت و استقامتی عظيم داشت و قوّهء ايمانی محکم و متين از قدمای احباب بود و از اجلّه اصحاب \* در بدايت طلوع صبح هدی منجذب بحضرت اعلی روحی له الفداء گرديد و بهدايت ديگران پرداخت از صبح تا شام بصنعت مألوف بود و اکثر شبها بميزبانی ياران مشغول و احبّای روحانی را مهمانی مينمود و باين وسيله بهدايت طالبان ميپرداخت و آهنگ خوشی در عشق الهی مينواخت همّت غريبی داشت و ثبوت و استقامتی عجيب \* و چون نفحات گلشن ابهی منتشر شد مشام معطّر گرديد فوراً بنار موقده بر افروخت و پرده اوهام بسوخت و بنشر امر مبارک قيام کرد \* هر شب انجمنی بود و محفل غبطهء گلزار و گلشن تلاوت آيات بود و ترتيل مناجات و بشارت بظهور اعظم و اغلب اوقات محبّت با يار و اغيار ميکرد و الفت با آشنا و بيگانه مينمود شخص کريم بود و دست و دل گشوده داشت \*

تا آنکه آهنگ سجن اعظم کرد و با خانواده بقلعه عکا وارد شد در راه زحمت و مشقّت بسيار کشيد ولی از شوق لقا هر بلائی گوارا بود راه ميپيمود تا در جوار عنايت حقّ مسکن و مأوی نمود \* در بدايت اسباب معيشت مهيّا بود و بخوشی و راحت زندگانی مينمود ولی بعد نهايت عسرت رخ گشود و مشقّت غريبی داشت اکثر اوقات جز نان طعمه ئی نبود و بجای چای آب روان صرف مينمود ولی در نهايت قناعت و سرور و شادمانی زندگانی ميکرد \* شرف حضور او را سرور و حبور بود و لقای محبوب نعمت موفور غذايش مشاهده جمال بود و شرابش باده وصال هميشه بشوش بود و خاموش ولی دل و جان در نهايت جوش و خروش \* اکثر اوقات اين عبد را همدم بود و بی‌نهايت شاد و خرم رفيق و جليس بود و وفيق و انيس در ساحت اقدس مقرّب بود و در ميان احباب و اصحاب محترم از دنيا بکلّی بيزار بود و متوکّل بحضرت پروردگار ابدًا تلوّن نداشت بر حالت واحده بود و ثابت و مستقيم مانند جبل راسخ \*

چون صبر و سکون و قناعت و ثبوت او بخاطر آيد بی‌اختيار طلب الطاف از حضرت پروردگار گردد \* نوازل شديدی بر اين شخص محترم مستولی بود که هميشه مريض و بيمار بود و در تعب و مشقّت بيشمار \* سبب آن بود که در قزوين در سبيل الهی بدست اهل کين گرفتار گشت چندان بر سر مبارکش زدند که اثر تا نَفَس اخير باقی بود

انواع ستم ظالمان مجری داشتند و عوانان هر اذيّتی روا دانستند و جرمی جز ايمان و ايقان نداشت و گناهی غير از محبّت پروردگار نبود، بقول شاعر:

جغدها بر باز استم ميکنند

پر و بالش بيگناهی ميکنند

که چرا تو ياد آری زان ديار

يا ز قصر و ساعد آن شهريار ؟

جرم او اينست کو باز است و بس

غير خوبی جرم يوسف چيست پس؟

اين مصداق حالت جناب آقا علی بود \*

باری، اين شخص جليل در نهايت تبتّل و تضرّع و توجّه در سجن اعظم اوقات ميگذراند و منظور نظر عنايت بود و مشمول الطاف بيحدّ و حصر در اکثر اوقات بشرف حضور مثول می يافت و مورد الطاف نامتناهی ميشد اين بود سرور او اين بود حبور او اين بود شادمانی او اين بود کامرانی او \* تا آنکه اجل محتوم رسيد و صبح اميد دميد و نوبت صعود بجهان ناپديد آمد در ظلّ مبارک بملکوت اسرار شتافت \* عليه التّحيّة و الثّنآء و عليه الرّحمة من ربّ الاخرة و الاولی نوّر اللّه مضجعه بانوار ساطع من الرّفيق الأعلی \*